

ریشه های نظریه ی «لغو کار مزدی» (بخش یکم)



نوشته جیمز کانن

مقدمه مازیار رازی

مدتی است که شعار «لغو کار مزدی» در سرلوحه تبلیغات بخشی از فعالان جنبش کارگری ایران قرار گرفته است. مدافعان این نظریه بدون ذکر سابقه و تاریخچه تشکیلاتی، شعار و ساختار تشکیلاتی متکی بر آن را طرح کرده و می خواهند بر جنبش کارگری ایران انطباق دهند. ضروری است که کارگران پیشرو پیش از انتخاب و یا رد این نظریه، آشنایی کافی با ریشه و نکات ضعف و قدرت آن کسب کنند.

مدافعان «لغو کار مزدی» سنناً به نقش مرکزی دولت سرمایه داری بی توجه بوده اند. همواره اعتراضات آنها نسبت به دولت سرمایه داری در چارچوب شعار «لغو کار مزدی» محدود باقی مانده است. آنان از انجام فعالیت های روزمره سراسری در جنبش کارگری متکی بر مطالبات عمومی کارگری، به بهانه کارهای «سندیکالیستی» طفره می روند. آنان ضرورت ساختن تشکیلات حزبی طبقه کارگر را موکول به توفیق سازمان «ضد سرمایه داری» کرده و تصور می کنند حزب طبقه کارگر الزاماً در دوره نامعلوم آتی؛ از دورن این تشکلات علنی ظاهر می گردد. بدین ترتیب همواره «زمین بازی» را به سندیکالیست ها و رفرمیست ها می سپارند. آنها درک نمی کنند که وجه مشخصه «سندیکالیسم» یک جانبه و تنها مرتبط به طرح یا عدم طرح شعارهای «رادیکال» نیست. در درون جنبش کارگری سندیکالیسم «راست» و سندیکالیسم «چپ» وجود داشته که دو روی یک سکه هستند. آنها درک نمی کنند که ماهیت سندیکالیستی یک جریان تنها با شعارهای آن شناخته نمی شود. تعریف سندیکالیسم از شناخت و مبارزه ریشه ای آن با دولت سرمایه داری نشأت می گیرد.

چنانچه سندیکالیسم «راست» از در مماشات با دولت سرمایه داری بر می آید، سندیکالیسم «چپ» به طور ریشه ای دولت سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد (با وجود رادیکالیسم و از خود گذشتگی های مدافعان آن در تاریخ). اگر سندیکالیسم «راست» شعارهای صرفاً صنفی کارگری را طرح کرده و مبارزات سیاسی کارگران به پیش سوق نمی دهد، سندیکالیسم «چپ» مطالبات ماورا چپی و ناقص طرح می کند که از روی سر کارگران می گذرد و آنها را سردرگم می دارد. اتفاقی نیست که هردو این گرایشات با ساختن «حزب پیشتاز کارگری» سرسختانه مخالفند. زیرا سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا (به نقل از مانیفست کمونیست) را در دستور کار خود قرار نمی دهند. زمانی که «سرنگونی سیادت بورژوازی» در دستور کار قرار نگیرد، مسلماً ضرورت تدارکاتی نیز برای انجام این امر ضروری نبوده، و محققاً ساختن «حزب پیشتاز کارگری» نیز منتفی می گردد!

سندیکالیست های «چپ» و «راست» هردو، نقش پیشروان کارگری و گرایشات درونی آنها را نفی می کنند. هردو عوامفریبانه از «توده ی کارگری» سخن به میان آورده، اما نقش رهبران عملی کارگری را نقض می کنند. هردوی آنها با مطالبات انتقالی که کارگران را گام به گام برای رودررویی با دولت سرمایه داری آماده می کند (مانند کنترل کارگری و افزایش دستمزدها مترادف با تورم و غیره) مخالفند. سندیکالیسم «راست» مطالبات انتقالی را شعارهای افراطی معرفی می کند؛ و سندیکالیسم «چپ» آنها را رفرمیستی!

در نتیجه کارگران پیشتاز با هر دوی این انحرافات که پیشرفت مطالبات کارگری را مسدود کرده، باید به مقابله نظری بپردازند. مبارزه در راه تشکیل یک اتحاد عمل سراسری بر محور یک سلسله مطالبات انتقالی و در گیر کردن تمام گرایشات کارگری از جمله همان گرایشات سندیکالیستی «راست» و «چپ»، آغازگاه درست است. ایجاد یک اتحاد عمل سراسری، هم کارگران را در مقابل دولت سرمایه داری متحد و متشکل کرده و فعالیت یکپارچه را تقویت می کند؛ هم دست های نهادهای کارگری وابسته به دولت سرمایه داری را از جنبش کارگری کوتاه می کند؛ هم پروژه های سازمان بین المللی کار و دولت سرمایه داری را خنثی می کند؛ هم تجمعی دموکراتیک برای تبادل نظر در مورد مسایل کارگری در راستای تشکیل «حزب پیشتاز کارگری»، پی ریزی می کند؛ و هم ماهیت تمام طیف های سندیکالیستی را در عمل به توده های کارگران نشان می دهد. بدیهی است که برای متشکل کردن توده های کارگری؛ گرایشات موجود کارگری و رهبران عملی کارگران که در دوره پیش مواضع خود را مکتوب در اختیار جنبش کارگری قرار داده اند؛ در ابتدا بایستی بنیادگذاران این اتحاد عمل سراسری باشند. بدون تجمع و وحدت گرایش ها و افراد موجود کارگری، اتحاد توده کارگران عملی نخواهد شد.

اما برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری و زمینه ریزی در راستای تشکیل «حزب پیشتاز کارگری»، بایستی نظرگاه های انحرافی که این روند را مسدود کرده بررسی کرد. بر خلاف گرایش هایی که شعارهای «رادیکال» و «ضد سرمایه داری» را بدون استناد به تاریخچه و نکات مثبت و منفی آن به شکل تصنعی و قیم مآبانه، قصد دارند بر جنبش کارگری تحمیل کنند، گرایش رادیکال در درون جنبش کارگری باید این نظریات را مورد بررسی قرار دهد.

شعار «لغو کار مزدی» توسط برخی از آنارشویست های آمریکایی (اواخر قرن 19)؛ آنارکو-سندیکالیست ها در درون تشکل های کارگری اروپایی و آمریکایی (در اوائل قرن بیست و قرن اخیر)؛ و احزاب رفرمیست «سوسیالیست» در آمریکا (در اوائل قرن بیست) طرح شده است. یکی از سازمان هایی که شعار «لغو کار مزدی» را در سر لوحه برنامه خود جای داده؛ نهادی به نام «کارگران صنعتی جهان» (Industrial workers of the world) (IWW)

است. این نهاد گرچه در اوائل قرن بیستم (1905 تا 1917) فعالیت مؤثر ضد سرمایه داری در آمریکا انجام داد؛ اما امروز در برنامه اش مشخصاً ذکر کرده که با دولت سرمایه داری کاری نداشته و فقط خواهان مشارکت بیشتر کارگران در امور اقتصادی و صنفی است. بیل هی وود (Bill Haywood) دنیول دولیون (Daniel De Leon) سنت جان (St. John)؛ پل متیک (Mattick, Paul) از رهبران این نهاد کارگری بین سالهای 1905 تا 1930 بوده که نظریات «لغو کار مزدی» را اشاعه دادند. پیش از آن، حزب سوسیالیست آمریکا و تئوریسین آن یوجین دبزر (Eugene V. Debs) در سال 1904 نیز مدافع شعار «لغو کار مزدی» بود. پیش از آن، مواضع برخی از آنارشویست ها آمریکایی نیز چنین بود (رجوع شود به دادگاه «هی مارکت» شیکاگو 1886).

باید اشاره کرد که کارل مارکس زمانی که مشاهده کرد که برخی «مارکسیست ها» آن دوره خود مانند «لاسال» تحت دفاع از «قوانین آهنین مزد» و «لغو نظام مزدی» از آن شعارها فضیلتی برای پوشش نظریات رفرمیستی خود ساخته بود، آن ایده ها را آماج حمله قرار می دهد. مارکس اشاره کرد طرح «لغو نظام مزدی» لاسال «مزخرف» (nonsense) است و باید همراه با «قوانین آهنین مزد» وی مردود اعلام گردد (کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، 1875 بخش دوم به زبان انگلیسی). به عبارت دیگر از نظر مارکس مسئله بر سر «لغو نظام مزدی» نیست که مسئله «لغو سیستم کار مزدی»، و بر سر زیر سؤال بردن کل نظام سرمایه داری است. انگلس نیز در مقدمه به اثر کارل مارکس، «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، در سال 1895، در مورد انحرافات گرایشات خرده بورژوازی کارگری در انگلستان، موضع مشابهی به مواضع کارل مارکس نسبت به آن مطالبه گرفت.

مهم ترین تجربه عملی شعار «لغو کار مزدی» توسط «کارگران صنعتی جهان» به اجرا در آمد که گرچه از رهبران کارگری آن تشکل نقش ارزنده ای در اوائل قرن بیست به ویژه در آمریکا ایفا کردند؛ اما به علت نداشتن یک چشم انداز مشخص از ساختن حزب کارگری دچار تناقض شده و به تدریج افول کردند. کارگران صنعتی جهان، نه توانست حزب کارگری درست و قوی ای بسازد و نه اتحادیه ای کارگری ای قوی، زیرا در سازمان خود همواره از یکی به دیگری در نوسان بود. شعارها و مطالبات رادیکال را به علت نداشتن یک حزب قوی مخفی انقلابی به بن بست رساند. با آغاز انقلاب اکتبر 1917 در روسیه بسیاری از کادرهای این نهاد به حزب کمونیست آمریکا (مرتبط به کمینترن) پیوستند. زیرا عدم چشم انداز و محدودیت های تشکیلاتی این نهاد را تجربه کرده بودند.

مقاله زیر نوشته جیمز کانن، یکی از فعالان کمونیستی آمریکا برای آشنایی با نکات مثبت و منفی «کارگران صنعتی جهان» IWW- مدافعان نظریه «لغو کار مزدی»، در اختیار کارگران پیشتاز قرار می گیرد.

طرح گستاخ

وقتی کنوانسیون بینانگذار IWW (کارگران صنعتی جهان) در ماه ژوئن سال 1905 در شهر شیکاگو گرد هم آمد، جنبش اعتصاب عمومی ای که اولین انقلاب روسیه را در پی داشت، در راه بود و طنین آن در راهروهای محل کنوانسیون شنیده می شد. دو رویداد با هم تطابق نمود تا به جهان پیش درآمدی از آینده خود را بدهد. رهبران کنوانسیون شیکاگو، انقلاب روسیه را به عنوان انقلاب خودشان تلقی می نمودند. دو آکسیون که همزمان اما مستقل از هم پیش آمد و به اندازه نیمی از جهان با هم فاصله داشت، نشانه آغاز یک قرن انقلابی بود. آنها سرآغاز اتفاقات بعدی بودند.

شکست انقلاب 1905 روسیه، راه را برای انقلاب پیروزمند 1917 باز نمود. همان طور که لنین هم گفت آن فقط یک «تمرین» بود و حالا این ارزیابی در سطح جهان پذیرفته شده است. کنوانسیون بینانگذار IWW نیز خود تمرینی بود و چه بسا در محاسبه نهایی ارزش کمتری از اکسیون روسی ای که همزمان رخ داد، نداشته باشد.

بنیانگذاران IWW بی شک مشوقین اولیه محرکین اصلی اتحادیه های صنعتی مدرن در صنایع تولیدی توده ای بودند. این چیزی است که عموماً به آن اقرار شده و مسئله مهمی است. اما حتی دادن چنین نسبتی به IWW به عنوان پیشروان CIO (کنگره سازمان های صنعتی [آمریکا]) فعلی در واقع بیان کننده تعریف کاملی از اهمیت تاریخی آن نیست. جنبش CIO در مرحله کنونی از پیشرفت، فقط یک پیش قسط کوچکی است از مطالبات آینده بوسیله پیشگامانی که در کنوانسیون 1905 گرد هم آمدند تا IWW را براه اندازند.

کنوانسیون بینانگذار IWW، سه غول موجود در میان پدران ما را به نام های «دب»، «هایو» و «دلنو» به یک پلاتفرم مشترک رساند. آنها هر یک از گذشته و زمینه های فعالیت متفاوتی می آمدند و پس از آن هم طولی نکشید که هر کدام مسیر جداگانه ای را طی کردند. اما چیزهایی که آنها گفتند و کارهایی که کردند، از جمله تیمی که برای راه انداختن یک جنبش جدید ساختند، از جمله کارهایی است که نمیتوان از یاد برد. آنها منشوری برای طبقه کارگر آمریکا نوشتند که نقداً بر یک نسل از مبارزان کارگری تأثیر گذاشته و مشوق آنها بوده است و در زمینه مسائل اساسی عمده بر روی نسل های بعدی نیز تأثیر خواهد گذاشت.

آنها مردان درشت هیكل و بلند قامتی بودند که وقتی در کنار هم قرار می گرفتند بلندتر هم می شدند. آنها سوای هم قطارانشان بودند، همان طوری که با رهبران امروز اتحادیه های کارگری فرق داشتند و تفاوتشان در عظمت همتشان بود که به نگرانی های شخصی تبدیل می شد و در رویاهای دور دستشان از جهانی بود که با قدرت سازمان یافته کارگری بازسازی شده و در تعهدشان بود که آنها را تا آن اندازه پی گیر می ساخت.

عده کثیری از نمایندگان که به بنیانگذاری کنوانسیون IWW جواب مثبت دادند، مردمی با همین خصوصیات بودند. آنها غیرمذهبیونی کله شق و سازش ناپذیر در جنگ خود با جامعه سرمایه داری بودند. رادیکال ها، شورشیان و انقلابیونی بودند که IWW را بنیان نهادند، همان طور که مبتکر هر گونه جنبش مترقی دیگری در این کشور بودند.

در این روزها وقتی رهبران کارگری نهایت سعی خود را می کنند تا مانند کارآموزان "نهاد قانونگذار شهرستان" حرف بزنند، بازگشت به عقب و خواندن گزارشات مردانی که با زبان دیگری صحبت می کردند، واقعاً لذت بخش است. «دب»، «هایو» و «دلنون» و آنانی که در کنار این سه ایستادند، به شراکت بین کار و سرمایه، آن گونه که همزمان بوسیله «گومپرز» و شرکا موعظه می شد، اعتقاد نداشتند. آنها در «مقدمه» قانون اساسی IWW آورده اند که این گونه برخوردها «کارگران را گمراه می کند». آنها خیلی پیش از این در باره مخالفتشان با "همزیستی" دائم اتحادیه های کارگری در جوار مالکیت خصوصی صنایع صحبت کردند؛ همزیستی ای که امروزه رهبران CIO پرچمدارش هستند.

مردانی که IWW را بنیان نهادند، از پیشگامان اعضای اتحادیه های کارگری بودند و اتحادیه های صنعتی بزرگ امروز مستقیماً از آنها سرچشمه گرفته است. ولی اهداف آنها بسیار فراتر از ایجاد اتحادیه های صنعتی ای می رفت که به عنوان نهادهای معامله گر، مالکیت خصوصی صنایع را به عنوان یک حق به رسمیت شناخته و آن را تغییر ناپذیر می دیدند. آنها روابط بین سرمایه و کار را موقعیت جنگی بشمار می آوردند.

«بریسندن» نظریه اصلی آنها را در تاریخچه صحیحی که از جنبش تهیه کرد به طور فشرده این طور بیان نمود: «نظریه تضاد طبقاتی برداشت نهایی یا "اولین دلیل" [ایجاد] IWW بود. شکلی که برای آن اتخاذ گردید شکل اتحادیه

های صنعتی بود، زیرا که شرایط مناسب تری را برای این جنگ طبقاتی مهیا می ساخت.» (IWW: مطالعه ای در زمینه سندیکالیزم آمریکایی، از پُل فردریک بریسن، ص 108).

بنیانگذاران IWW به سازمان اتحادیه های کارگری صنعتی به عنوان وسیله ای برای رسیدن به پایان راه نگاه می کردند و پایان راه مورد نظر آنها، سرنگونی نظام سرمایه داری و جانشینی اش با نظم جدیدی در جامعه بود. این [امر] که قلب و روح برنامه آنها بشمار می آمد، هنوز در انتظار استیقای حقوق خود در انقلاب کارگری آمریکا می باشد. انقلاب هم آنگاه که فرارسد، در تصدیق پیش بینی کنفرانس بنیانگذار IWW در باره خود، غفلت نخواهد نمود. زیرا که 50 سال پیش در آن چیزی کمتر از هدف انقلابی برای مبارزه کارگران آشکارا اعلان نشد.

طرح گستاخ بوسیله «بیل هیوود»، رئیس کل "فدراسیون غربی معدنچیان" که خود نیز ریاست کنوانسیون بنیانگذار IWW داشت، کشیده شد. او در ابتدای سخنرانی خود، وقتی آغاز کار کنوانسیون را اعلام می داشت، گفت:

«این "کنگره قاره ای" طبقه کارگر است. ما این جا جمع شده ایم تا کارگران این کشور را به حول یک جنبش طبقاتی که هدفش رهایی طبقه کارگر از یوغ بردگی نظام سرمایه داری است، متحد سازیم.» (خلاصه مذاکرات کنوانسیون اول کارگران صنعتی جهان، ص 1)

اتحادیه های کارگری دارند کم کم درک می کنند که سیاهپوستان هم انسان هستند و حق دارند برای امرار معاششان کار کنند و به اتحادیه تعلق داشته باشند. IWW در مورد این مسئله، مانند خیلی مسائل دیگر 50 سال از این ها جلوتر بود. خیلی از اتحادیه های گومپرزی قدیم بنگاه های تضمین کننده کار برای سفیدپوستان بودند، در حالی که از عضویت و حق اشتغال سیاهان در قلمرو این اتحادیه ها ممانعت به عمل می آوردند. «های وود» در سخنرانی خود، سیاست آن اتحادیه ها را که "وابسته به" فدراسیون کارگری آمریکا" بوده و در قانون اساسی خود و طبق قانون [ایالتی] سیاهپوستان را از سهم شدن در مزایای اتحادیه ها محروم می ساختند، با خشم تمام محکوم کرد. او در ادامه صحبت خود در جمع عمومی افزود که سازمان نو بنیاد «هیچ اهمیتی برای نژاد، کیش، رنگ، جنسیت یا شرایط پیشین بردگی قائل نمی باشد.» (خلاصه مذاکرات، ص 575)

او بالاخره پیشنهاد نظری ای را مطرح کرد که بعدها به حقیقت پیوست. او گفت که کارگران آمریکایی مسیر روسی را طی میکنند. او گفت که امیدوار است جنبش تازه را ببیند که «در سراسر این کشور بگونه ای رشد کند که اکثریت کارگران را به خود جذب نماید و سپس این کارگران بر علیه نظام سرمایه داری بلند شوند، همان طوری که طبقه کارگر روسیه دارد انجام می دهد.» (خلاصه مذاکرات، ص 580).

دبز گفت: «نیاز عالی در این وقت، وجود یک صدا است... سازماندهی طبقه کارگر... که باید بیان کننده مبارزه طبقاتی باشد. باید خطوط طبقاتی را بشناسد. البته باید آگاهی طبقاتی داشته باشد. می باید کاملاً سازش ناپذیر باشد. می باید سازمان توده ای و [متشکل از] رده پایین طبقه کارگر باشد.» (خلاصه مذاکرات، 144-146).

دلئون در بخش صحبت های خود گفت: «من [در زندگی] تنها یک دشمن داشته ام - آن دشمن، طبقه سرمایه دار بوده است... [حرکت] مطلوب سرنگونی طبقه سرمایه دار است.» (خلاصه مذاکرات ص 147-149).

دلئون متفکر، در افکار خود فراتر از تنها سرنگونی نظام سرمایه داری پیش رفته و «شکل یک دولت جمهوری کارگر» را در نظر داشت. او در سخنرانی پسا-کنوانسیون در شهر «مینیاپولیس» در باره «مقدمه قوانین» IWW گفت که [کارگران] صنایع «صرف نظر از محدوده سیاسی پیشین، رأی دهندگان و کاندیداهای این قدرت مرکزی خواهند بود، همان طوری که طرح و رئوس آن هفته گذشته در شیکاگو مطرح گردید. جایی که «هئیت اجرایی کل» IWW مستقر گردد، آنجا پایتخت کشور خواهد شد. (بازسازی سوسیالیستی جامعه، از دانیل دلئون).

سخنرانی دیگران و بیانیه های رسمی برگزیده بوسیله کنوانسیون در «مقدمه قوانین» همه در همین خط بودند. «مقدمه» با تأیید مبارزه طبقاتی آغاز شد: «طبقه کارگر و طبقه کارفرما هیچ وجه مشترکی ندارند.» سپس آمده است: «مبارزه بین این دو طبقه می باید ادامه یابد تا تمام کارگران در زمینه سیاسی نیز مانند کارخانجات متحد شده و بتوانند» تمام صنایع کشور را «تصاحب کرده و تحت کنترل خود نگهدارند».

اینها سازش ناپذیرترین و روشن و واضح ترین قطعنامه های انقلابی ای بود که به این منظور تا آن زمان منتشر شده بود. اهداف سوسیالیزم قبلاً بوسیله دیگران ترسیم شده بود. اما در کنوانسیون بنیانگذار IWW آن نظریه ای که قرار بود

بوسیله مبارزه برای کسب قدرت به حقیقت بپیوندد و اینکه قدرت کارگری می باید سازماندهی شده باشد، بروشنی فرموله شده و بر آن تأکید شده بود.

مردان سال 1905 صادقانه تر از آنچه که می دانستند، صحبت کردند، حتی اگر تنها پیش بینی کنندگان یک کار تاریخی ای بودند که هنوز در انتظار تکمیل شدن خود بوسیله دیگران است. از تاریخ مبدأ آن تا زمان شروع سقوطش بعد از جنگ جهانی اول، IWW یک تاریخ غیرقابل محو کردنی از خود در عمل به جای گذاشت. اما جایش در تاریخ آمریکا به عنوان یک فاکتور مترقی، به خاطر اظهارات رسمی شجاعانه و دوراندیش کنوانسیون بنیادگذار آن محکم باقی است. آن نظریات تخم عمل بود.

IWW پدران خود را داشت، زیرا جنبش طبقه کارگر یک تداوم [ممتد و] قطع نشده است. در پشت سر کنوانسیون که در شیکاگو پنجاه سال پیش اجلاس داشت، سربازان طبقه کارگر، جنبش هشت ساعت کار بوسیله شهدای «های مارکت»، بزرگترین اعتصاب اتحادیه ای کارگران صنعتی اتحادیه خطوط آهن آمریکا، جنگ های طوفانی معدنچیان «فدراسیون غربی» و دو سازمان سیاسی سوسیالیستی یکی حزب کارگر سوسیالیست قدیمی و دیگری حزب سوسیالیست نوپا- ایستاده بود.

تمام کوشش هایی که در بالا آمد، تابعی بود از کنوانسیون اول IWW که در آنجا بوسیله شرکت کنندگان ارائه گردید. «لوسی پارسونز»، بیوه و یکی از رفقای جنگجو و سلاح بدست بسیار خوب و شهید، یکی از این نمایندگان بود، همان طور که «مادر جونز» بود و او یکی در رده رهبری مورد احترام معدنچیان و سمبل امید و شجاعت آنها در محنت و سختی بشمار می آمد.

این جنبش ها و مبارزات اولیه و تجربیات، هرچند غنی ولی غم انگیز راه را برای ایجاد کنوانسیون بنیادگذار IWW باز کرد. اما «دبیز» زیاد در اشتباه نبود وقتی چند ماه بعد گفت: «تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر [در آینده] از سال 1905 محاسبه خواهد شد، یعنی از زمان سازماندهی IWW.» (مقالات و سخنرانی های یوجین وی دبیز، ص 226)

ریشه های نظریه ی «لغو کار مزدی» (بخش دوم)



نوشته جیمز کانن

سازمان انقلابیون

IWW تبدیل به جنبش اتحادیه کارگران صنعتی ای شد که تمام کارگران را علیرغم تمام تفاوت ها و اختلافاتشان، به حول این تکلیف متحد می کرد که تمام اتحادیه ها باید [مبارزه را] از دفاع برای مطالبات فوری خود بر علیه کارفرمایان

شروع کنند. IWW به عنوان یک اتحادیه صنعتی در تمام دوران خوب و بدش، جنگ های خاطر انگیزی را در زمینه اقتصادی رهبری کرد و استراتژی اعتصاب سازمانی و مبارزه ای را برای مبارزات بعدی جهت ساختن CIO بدعت نمود.

وجود CIO تنها بعد از و به خاطر قهرمان سازی و پوپولاریزه کردن برنامه اتحادیه گرایی برای کارگران صنعتی، هم در حرف و هم در عمل، بوسیله IWW بود که ممکن گردید. این آموزش و نمونه در زمینه اتحادیه گرایی به تنهایی کافی است تا به وسیله آن، اهمیت تاریخی IWW را به عنوان مبتکر، پیشتاز اتحادیه های صنعتی مدرن تشخیص داده و سپس هزاران بار زحمات و خودگذشتگی های آن همه انسان را در این راه، به حق تصدیق کرد.

اما IWW بیش از یک اتحادیه بود. آن همزمان یک سازمان انقلابی بود که عقاید ساده و با قدرتش مشوق بهترین مبارزان جوان زمان خود بود و آنها را به حرکت درمی آورد و گل سرسبد نسل رادیکال خود بشمار می آمد. از همه اینها فراتر آن چیزی بود که نام IWW را با افتخار در برکرد.

ماهیت حقیقی IWW به عنوان یک سازمان انقلابی، قطعاً در اولین سال شکل گیریش در اختلافات درونی ای که سبب تجزیه اش در کنوانسیون دوم شد، متظاهر گردید. این تجزیه بر سر مسائلی رویداد که معمولاً به مسائل سیاسی یک حزب مربوط می شود تا یک اتحادیه. «چالرز اُ شرم» مدیر کل IWW نماینده سازمانی بود که شکل اتحادیه صنعتی را داشت. اما ظاهراً این نهایت حدی بود که او می خواست پیش برود و این برای آنهایی که اظهارات رسمی انقلابی کنوانسیون اول را جدی گرفته بودند، کافی نبود. آنها تنها به حرف [به جای عمل] در زمینه اصول مهم تر راضی نبودند.

وقتی کنوانسیون دوم IWW در شیکاگو در سپتامبر 1906 برگزار گردید، «های وود» در زندان ایالت «آیداهو» در انتظار حکم اعدام خود بود و «دیز» که هرگز آدم فرقه گرایی نبود، در کنار جریان ایستاده بود. «وینسنت سنت جان» که خودش یک شخص معتبری در «فدراسیون غربی معدنچیان» بشمار می آمد و از جمله اعضای شرکت کننده آن در کنوانسیون دوم بود، تبدیل به رهبر نیروهای ضد شرم شده و با «دلئون» متحد شد.

برحسب معمول جنگ بین فرقه ها، انواع و اقسام اتهام پراکنی درجه دوم برآه افتاد. اما «سنت جان» به مسئله اصلی ای که محرک او و پشتیبانانش شده بود، با روشی بی مهابا و ثابت پرداخت. او گفت:

«مدیریت IWW در دست مردانی قرار داشت که مطابق برنامه انقلابی سازمان عمل نمی کردند... مبارزه برای بدست آوردن کنترل سازمان، کنوانسیون را به دو اردوگاه تقسیم کرد. رأی اکثریت در کنوانسیون به اردگاه انقلابی تعلق داشت. اردگاه ارتجاعی با داشتن دبیر از تاکتیک های بازدارنده در کوشش خود برای کسب کنترل کنوانسیون استفاده نمود... انقلابیون با از بین بردن دفتر رئیس و انتخاب دبیر از میان انقلابیون، این دمل را بریدند.» (IWW: تاریخ، ساختار و روش، از وینسنت سنت جان.)

این عمل تجزیه را سرعت بخشیده و از «شرمن» به عنوان شخصیتی بی همتا و برجسته تاریخی ساخت. او اولین و تا کنون تنها رئیس اتحادیه ای است که به علت انقلابی "نبودن" از مقام خود به پایین کشیده شده است. [در آینده] کسان دیگری هم خواهند بود، ولی نام «شرمن» در تاریخ به عنوان نمونه اول باقی خواهد ماند.

این تجزیه در کنوانسیون دوم همچنین باعث قطع همبستگی «فدراسیون غربی معدنچیان» گردید که از ابتدا تنها اتحادیه ای بود که سازماندهی محکم داشت. بقیه اعضای دلگاسیون WFM که پیش از این به طرف محافظه کاری چرخش کرده بودند، در این هنگام از «شرمن» پشتیبانی کردند. اما «سنت جان» بر حسب طبیعتش و تمرین ممتد، به دفاع از اصول پرداخت: او بین اعلام همبستگی با WFM که پایه های محکم یافته و در سطح کشور شناخته شده بود و خودش هم از آن به عنوان مأمور حقوق می گرفت و IWW به فقر کشیده شده و ناروشنی که تنها برنامه و اصول داشت، بدون تردید دومی را انتخاب کرد. برای او و همه آنهایی که تاریخ IWW را ساختند، منافع شخصی و اتحادیه گرایی چرب و نرم در درجه دوم اهمیت قرار داشت. وفاداری اول می بایستی عطف به اصول انقلابی می بود.

«شرمن» و طرفدارانش، با کمک پلیس، دفتر مرکزی را مورد حمله قرار داده و پول های سازمان را هر چه که بود، تصاحب کردند. «سنت جان» این طور اشاره کرد که "مسئولینی که به تازگی انتخاب شده بودند، کار را به طوری با دست خالی آغاز کردند که حتی یک تمبر پستی هم نداشتند." (بریسندن، ص 144). مدیریت جدید تحت رهبری «سنت

جان» که از آن به بعد به مدت یک دهه نقش غالب را در سازمان داشت، می باید بدون داشتن هیچ گونه امکانات ملموسی، به جز برنامه و ایده آل هایش، کار را از هیچ آغاز می کرد.

آن، به علاوه دل و جرأت «وینسنت سنت جان» اثبات کرد که برای جمع آوری این سازمان متلاشی کافی بود. فرقه شرمین و فدراسیون غربی معدنچیان هم به رقابت سازمانی به پا کردند. اما چندان دوامی نیاورد. جناح سنت جان در جریان اختلافات پسا - کنوانسیون دست بالا را داشت و ثابت کرد که IWW حقیقی است. اما در سال های در پی این سازمان عمدتاً نه به عنوان یک اتحادیه صنعتی توده ای که برای مطالبات اقتصادی محدودی فعالیت می کرد که به عنوان یک سازمان انقلابی که در راه مبارزه ای همه جانبه با نظام سرمایه داری برخاسته بود، اعلام موجودیت کرد.

به این ترتیب IWW عناصر برجسته ای را از میان انقلابیون مبارز و پیشرو به زیر شعارهای خود کشیده و جذب نمود. تحت عنوان اتحادیه، این سازمان اعتصابات فراوانی را ترتیب داد که به جذب بادکنکی خیلی از اعضا به طور لحظه ای انجامید. اما بعد از اعتصاب، چه به پیروزی کشیده و چه به شکست، سازماندهی اتحادیه ای پایداری بطور منظم وجود نداشت. بعد از هر اعتصابی، اعضای باقیمانده کسانی بودند که تا سرحد مرگ بر اساس اصول با هم متحد شده بودند.

دوگانگی در IWW

IWW یک چیز را از مارکسیزم به عاریت گرفت؛ در حقیقت یک چیز خیلی مهمی را: دو سلاح اصلی آن - اصول مبارزه طبقاتی و عقیده بر اینکه کارگران می باید راهی خود را از طریق قدرت سازماندهی شده خود کسب نمایند - از این قورخانه بیرون آمد. با این همه IWW محصول حقیقی طبیعی محیط آمریکایی خود بود و تئوری و عمل آن می باید در چارچوب سابقه مبارزات طبقاتی و روند پیشرفت آن تا زمان در این کشور بررسی گردد.

تجربه طبقه کارگر آمریکا که هنوز خود را به عنوان یک طبقه مشخص تمیز نداده بود، محدود بود و افکار عمومی حتی درباره بهترین عناصر نماینده اش به همین نسبت تکامل نیافته بود. مبارزه طبقاتی به اندازه کامل فعال بود، اما هنوز فراتر از مراحل ابتدایی خود رشد نکرده بود. اختلافات عموماً شکل چریکی و زدوخوردهای محلی به خود داشت که به طور وحشیانه ای از جانب دو طرف، بین گروه های مجزای کارگران و کارفرمایان صورت می گرفت. قدرت سیاسی کارفرمایان عمدتاً بوسیله مأموران محلی تأمین می شد.

سپاهیان فدرال اعتصاب کارگران راه آهن را در سال 1894 شکسته بودند. این کارگران از طرف مطبوعات وحشتزده به «شورشیان دبز» معروف بوده و گفته می شد که از آنها در مقابل معدنچیان غرب استفاده می شد. اما اینها موارد مستثنایی بودند. دخالت دولت فدرال، به عنوان کمیته اجرایی تمام سرمایه داران - فاکتور ثابت و غالب در روابط کار و سرمایه در دوران معاصر - به ندرت در اختلافات محلی و فرقه ای نیم قرن پیش دیده می شد. کارگران معمولاً بین مأموران فدرال و محلی فرق قائل شده و در مقام مقایسه از اولی حمایت می کردند - البته این از آثار باقیمانده از دوران اولیه است که گریبان اکثریت قابل ملاحظه ای را همواره گرفته بود و هنوز هم گرفته است.

زمانی که در سال 1905، IWW [با این گونه عقاید] شکل گرفت، مبارزات همه جانبه کارگران بر علیه طبقه سرمایه دار بطور کلی، با هدف گرفتن قدرت سیاسی در سراسر کشور، به عنوان هدفی ضروری در مبارزات هنوز برای خیلی ها جا نیافتاده و قابل هضم نبود. بیانیه رسمی IWW و تمام عملیاتی که در پی آن رخ داد، می باید از این زاویه دیده شود. حوزه محدود و نارسای مبارزات طبقاتی در آمریکا تا آن زمان که برنامه آنها از آن اقتباس شده بود، دید و تحلیل آنها را در باره 50 سال پیش برجسته کرده و هرچه بیشتر قابل تقدیر می سازد.

در وضعیت آن زمان، با وجود اینکه مبارزات طبقاتی کارگران هنوز در مراحل اولیه خود قرار داشت و خیلی از مشکلات و پیچیدگی هایش هنوز در عمل آشکار نشده بود، رهبران IWW هدف انقلابی را برای طبقه کارگر پیش بینی کرده و این هدف را تنها یک چیز و بر اساس یک فرمول کلی برای سازماندهی کارگران قرار دادند. با قرار دادن همه چیز به زیر یک سقف، آنها مسئولیت ساختن سازمانی را به عهده گرفتند که به قول سنت جان، رهبر اصلی و مشوق آن بعد از کنوانسیون دوم: برای «نیازهای کارگران بطور کلی کافی» می بود. در سادگی این فرمول هم یک جذابیت و هم یک ضعف وجود داشت - یک تضاد - که تنها با تجربه قابل آشکار شدن و دیدن بود.

یکی از مهمترین این تضادها در IWW که در کنوانسیون اول ریشه اش کاشته شد و بعد از آن هم هرگز حل نگردید، همانا نقش دوگانه ای بود که برای خود تعیین کرد. این دلیل کوچکی از میان دلایل شکست نهایی IWW نبود: به عنوان

یک سازمان هم می خواست که یک اتحادیه برای همه کارگران باشد و هم یک تشکیلات تبلیغاتی برای انقلابیون منتخب - یعنی یک حزب انقلابی. یعنی دو وظیفه و کار متفاوت که در مرحله خاصی از پیشرفت، نیاز به تبدیل شدن به دو سازمان مجزا دارد. اما IWW هر دو این وظایف را خود به تنهایی به دوش گرفته بود و این دوگانگی بازدارنده کارش شد. همه اینها و خیلی چیزهای دیگر امروز روشن تر از آن روزها برای مبارزان سطح رهبری IWW و هر کس دیگری در این کشور است.

جلسات اعتصاب IWW در حقیقت "کلاس آموزش سوسیالیزم" بود. مسائل فوری اعتصاب سرآغاز باز کردن صحبت بر سر اصول مبارزه طبقاتی و محکوم کردن نظام سرمایه داری در تمام ابعاد و دادن تصویری از نظام اجتماعی تازه بر مبنای آزادی و تساوی حقوق بود.

در حقیقت IWW در زمان شکوفائیش به معنای واقعی کلمه نه کاملاً یک اتحادیه بود و نه یک حزب، اما بعضی وقت ها هر دو نقش را داشت به همراه بعضی کمبودها. این سازمان یک پیش درآمد ناقصی از حزب بلشویک و فاقد تئوری ای جامع و نیز تصویری از اتحادیه های صنعتی انقلابی آینده و فاقد اعضای توده ای لازم بود. این بود IWW.

وینسنت سنت جان

تجزیه دوم IWW که باعث جدایی دلنئون و اعضای SLP در کنوانسیون چهارم IWW در سال 1908 شد، مثل دفعه قبل بر سر یک مسئله عقیدتی رخ داد. مسئله این بار بر سر موضوع «عمل سیاسی» بود، یا بهتر بگوییم بر سر اختلاف برداشت از مفهوم عمل طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی که ذاتاً امری سیاسی است.

هدف اصلی از این تجزیه آزاد کردن IWW از مفاهیم عقیدتی مقرراتی افراطی «حزب سوسیالیست کارگری» از مفهوم «عمل سیاسی» در هنگام رأی گیری و نیز صاف کردن راه برای تعبیر سنت جان از مفهوم سرنگونی نظام سرمایه داری از طریق «عمل مستقیم» کارگران سازماندهی شده بود. این [نظریه] با کمک یک تعریف کاملاً اختیاری و نا دقیق قرار بود به عنوان [نظریه] کاملاً «غیرسیاسی» اعلام گردد.

در یک برخورد منفی، کنوانسیون 1908، صرفاً کلمه "پاراگراف سیاسی" را از «مقدمه» برداشت. بعدها، زیاده روی کرده و صریحاً "سیاست" را و بهمرأهش احزاب سیاسی را بطور کلی رد کرد. ریشه این گرایش را به سندیکالیزم فرانسوی نسبت می دهند. این اشتباه بزرگی بود و اگر چه IWW بعدها عباراتی را از رادیکالیزم ضد سیاست اروپا هم وارد کرد که به ضررش تمام شد. نظر بریسندن در این باره درست است که می گوید:

«نظریات IWW-ایزم، بخصوص آنچه که در چند سال اول بعد سال 1905 شکل گرفت، کلاً ریشه آمریکایی داشت، نه فرانسوی؛ آنطوری که عموماً تصور می شود. این احساسات در ابتدا از فرانسه بیرون زد، این حقیقت دارد و آن در اوایل دهه 90 [1890] بود، اما در این کشور هم در حال شکل گرفتن بود و نوع آمریکایی آن ذاتاً با نوع فرانسویش فرق می کرد. در واقع از سال 1908 به بعد بود که "سندیکالیزم انقلابی" فرانسه بر روی جنبش اتحادیه های صنعتی انقلابی در اینجا تأثیر مستقیم گذاشت.» (بریسنندن ص 53). عقاید و اصول IWW که بی همتا بود، محصول داخلی خاک آمریکا بشمار می رود و همین طور نویسنده اصلی آن، وینسنت سنت جان. سنت جان همان طور که قدیمی ها می دانند، کسی بود که بیش از همه مسئول شکل دادن به خصوصیات IWW در روزهای قهرمانی اش بود. شهرت او (سنت جان) در کنار نام درخشان بیل های وود کدر می شد و این باعث گمراهی نو آموز متفرقه در باره تاریخ IWW می شود. اما وینسنت سنت جان سازمان دهنده و رهبر کادرها بود.

های وود خودش مرد بزرگی بود و شایستگی شهرتش را داشت. او از محل کنوانسیون بنیانگذار رهبری آن را در دست داشت. سخنان با عظمتی را که او در آنجا ایراد کرد، در مقدمه این مقاله آورده شد. در محاکمه او که در ایالت آیداهو انجام گرفت، این "جوان درشت هیکل" خود را به مانند قهرمان طبقه کارگر عرضه نمود و بار دیگر در اعتصابات بزرگ IWW در «لارنس» «پاترسون» و «اکران» خود را با سرعت برق مورد توجه عموم در آورد. او پس سنت جان در سال 1914 این مقام را به عهده گرفت و از آن زمان به بعد ریاست آن را در طول تمام طوفان های جنگ و آزار و اذیت ها به عهده داشت. عدالتی تاریخی در شناختی که عموم از نام بیل های وود در رابطه با IWW دارند، وجود دارد. اما در سال های بین 1906 تا 1914، در طول سال هایی که خصوصیت IWW شکل می گرفت و کادرهای پایه ای آن معین می شدند، این وینسنت سنت جان بود که رهبری جنبش را به عهده داشت و تمام عملیات آن را هدایت می کرد. داستان IWW کامل نمی بود و حقیقت نمی داشت، اگر این فصل آن حذف گردد.

سنت جان مانند های وود یک معدنچی بود؛ مردی خود ساخته که با تحمل سختی های فراوان و در پی مبارزات طبقاتی در جنگ معدنچیان غرب، به مقام خود در کشور رسیده بود. اگر این "مقرب" [سنت = مقرب] که لقبی بود که همه صدایش می کردند، چیزی را از نوشته دیگران به عاریه می گرفت، حتی خودش هم متوجه نمی شد. او اهل کتاب نبود؛ آموزش او نتیجه تجربه و ملاحظاته بود و کیش او اعمالش بود. هر چه که می دانست که خیلی هم زیاد بود را در زندگی و در ارتباط با مردم آموخته بود و او جمع بندی هایش را هم بر اساس همان [آموخته ها] می کرد.

این اصالت تجربه هم نقطه قوت او بود هم ضعف. به عنوان یک رهبر اجرایی در وضعیت عملی او عالی بود و مملو از نظریات - "آنقدر که حتی جهنم را هم به لیخند وامی داشت" - و آماده برای پیاده کردن آنها. در عمل، او به تصمیمات سریع و جدی و خیلی موثر - میان بُر - علاقه داشت. رغبت به این روش از کار نتایج پرباری را در کارهای او به عنوان رهبر عملیات فدراسیون غربی معدنچیان به همراه داشت. او در میان اردوگاه های معدنچیان غرب به حد وسیعی مشهور بوده و قدرتش بر دوست و دشمن شناخته شده بود. بریسندن نقلی از یک گزارش در باره او که در سال 1906 به وسیله بنگاه کار آگاهان صاحبان معدن تهیه شده بود، می آورد:

«سنت جان در سال گذشته برای صاحبان معدن منطقه [کلورادو] [به تنهایی] بیش از بیست نفر در دسر درست کرده است. اگر کاری به کارش نداشته باشند، تا یک سال دیگر کل منطقه را سازماندهی خواهد کرد.»

در رابطه با کار کردن با مردم - "طرز رفتار با مردها" به قول معروف - و بیسنت سنت جان تا جایی که من می دانم، ماندنی نداشت. او آدم ها را با دید و بصیرت به سرعت "ارزیابی" می کرد و خوب و بد آنها را تشخیص می داد و ریاکاران و حلیه گران را جدا می کرد - باید آدم جدی ای می بودی برای این که با «مقرب» می ساختی - و بقیه را در آموزشگاه خودش در عمل تعلیم می داد و از بهتریم فرد ممکن را از آنها می ساخت.

"تجربه"، "تصمیم" و "عمل" کلمات کلیدی در معیارهای سنت جان بود. او معتقد بود که انسان را اعمالش می سازد. وقتی که می خواست از یک سازماندهی کننده تعریف کند، همیشه می گفت: «او تجربه بسیار دارد.» یک بار شنیدم که در باره کس دیگری که در سازمان نقش کناری داشت، گفت: «او سخنگوی خوبی است، ولی نمی دانم چقدر مصمم است.» از نظر او "تجربه" یعنی زیر آتش، امتحان پس دادن است. «تصمیم» به معنای همزمان قدرت فکر و عمل داشتن و به انجام رساندن کار بلافاصله و بدون "فلسفه چینی" و وقت تلف کردن است.

خصوصیات مثبت سنت جان به عنوان مرد عمل و تصمیم به دیگران هم سرایت می کرد؛ آنها به هم شبیه بودند، هم دیگر را جذب می کردند و او به این ترتیب سازمانی را بر اساس تصویری از خودش تشکیل داد. او آدم مهربان و نیکوکار نبود، بلکه یک رهبر بود و دیگران را تنها در بحث مجذوب خود نمی کرد. برعکس حقیقت این است که او انسان بسیار کم حرفی بود. "مقرب" با عقاید و روش های خود زندگی می کرد. از او صداقت و شرافت می بارید و از خودگذشتگی ای بی شائبه و عاری از تظاهر داشت. در محضر او هوا تمیز بود.

جوانانی که تحت فرماندهی او جنگیدند - که کادرهای مشهوری می شدند - همگی به سر "مقرب" قسم می خوردند. آنها به او اعتماد داشتند. آنها احساس می کردند که او دوستشان است و به آنها اهمیت می دهد و همیشه با او می توانستند به خوبی کنار آیند و حتی گاهی بهتر از انتظار، البته تا زمانی که آنها با سازمان به درستی رفتار می کردند. «جان اس گامبز» در کتاب خود به نام «زوال IWW» که بعد از تاریخ بریسنندن به رشته تحریر درآمد، می گوید: «من شنیده ام که سنت جان را در مقایسه با بهترین رهبران، بیش از همه دوست می داشتند و قابل اعتمادترین مأمور IWW بود.» گامبز درست شنیده بود.

همین طور که IWW داشت تحت تأثیر سنت جان متحول می شد، با اهانت تمام مفهوم تنگ و محدود "عمل سیاسی" را رد کرده و آن را در محدوده به عملکردهای پارلمانی برمی شمرد. سنت جان از مبارزه طبقاتی، این درک را داشت که مبارزه ای بی رحمانه است برای بدست آوردن قدرت؛ نه هیچ چیزی کمتر و نه راه دیگری وجود دارد. او همان اندازه به این [مسئله] اطمینان داشت که لنین. او "سیاست" سوسیالیستی و احزاب سیاسی را به وسیله دو نمونه ای که در پیش رویش بود، قضاوت می کرد: "حزب سوسیالیست" به رهبری «برگر» و «هیل کیت» و "حزب کارگر سوسیالیست" به رهبری دلون - و او از هیچ یک از آنها خوشش نمی آمد.

این طرز برخورد، تا جایی که ادامه پیدا کرد، مطمئناً درست بود. برگر یک خرده بورژوازی سوسیالیست فرصت طلب بود و هیل کیت هم با وجود این که زیرک تر و با کلاس تر بود، اما از هیل کیت بهتر نبود. او صرفاً از جملات رادیکال استفاده می کرد تا «برگر - ایزم» شرور را از حملات چپ محفوظ دارد.

دلئون البته با اختلاف بسیار از این متظاهران کوچک، از آنها برتر بود و در رأس آنها قرار می گرفت. اما دلئون با تمام لیاقت و شایستگی؛ با نمونه بودن در از خود گذشتگی و با تمام عشق و وفاداریش به اهداف طبقه کارگر؛ با تمام دشمنانی که برای خود درست کرد که به خاطرش مستحق عشق و ستایش ما است؛ با تمام اینها، دلئون در تاکتیک هایش فرقه گرا بود و درک او از عمل سیاسی بسیار خشک و رسمی بوده و در برابر قانون پرستی بی نتیجه ماند.

به نظر من، سنت جان در برخورد خصمانه اش نسبت به [جریان] برگر - هیل کیت کاملاً حق داشت و در قطع همکاری با دلئون بیش از پنجاه درصد حق داشت. اعتراضات او به رفرمیزم پارلمانی برگر و هیل کیت و قانون گرایی افراتی حزب کارگر سوسیالیست شامل آن گونه انتقادی بود که امروز می توان آن را سالم و درست بشمار آورد. اشتباه در اپوزیسیون جهانی بود، متکی بر این نمونه های محدود و فاقد ارزش برای تمام "سیاست ها" و تمام احزاب سیاسی. نقص در درک او ناشی از کامل نبودن آنها بود که آنها را اول در مقابل تندروی و بعد یک چرخش کاذب باز گذاشت.

کجروی مذهب سنت جان ناشی از آموخته های تجربی محدود و محلی در زندگی به جای [مطالعه] کتاب و راه حل های ساده در عمل مستقیم را هدف قرار دادن، او را از فایده بردن بیشتری از تئوری جامع که به وسیله دیگران در نتیجه تجربیات عمومی جهانی مبارزات طبقاتی کسب شده بود، محروم کرد. این به طور کلی در مورد IWW به عنوان یک جنبش صدق می کرد. ساده سازی بیش از حد، محدودیت های فلج کننده ای را بر درک عمومی آن گذاشت. محدودیت هایی که در نهایت در اوضاع پیچیده، مضرر بودن خود را برای IWW به اثبات رساند. اما این امر زمان برد. تمام دوران جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه طول کشید تا ناتمامی افکار حاکم بر IWW در بُرد کامل تجلی یابد.

ریشه های نظریه ی «لغو کار مزدی» (بخش سوم)



نوشته جیمز کانن

انحراف مسیرهای طولانی

تکبر IWW نسبت به پارلماناریزم که بعدها تبدیل به رد کلی "سیاست" و تمامی سازمان های سیاسی تعبیر گردید، با تشویق اعضای با ذهن خالی روبرو نبود. فعالیت عمده IWW در صحنه عمل بود که برحسب شرایط زمانی، تقریباً به طور خود به خودی منجر به جلب نیرویی می شد که گرایشات و تمایلاتش به همین ترتیب و به وسیله تجربیات پیشین شکل گرفته بود.

نقشه سازمانی IWW برای صنعت تولید توده ای در نیمه شرقی کشور، جایی که قدرت عمده کارگری متمرکز شده بود، ساخته شد. البته قدرت استثمارکنندگان هم در همان جا متمرکز شده بود و در نتیجه سازماندهی کارگران بر علیه شرکت های بازرگانی در حرف آسان تر از در عمل می بود.

برنامه انقلاب IWW طوری طراحی شده بود که پیش از هر چیز، بیان کننده گرایش مطلق توده عمده پرولتاریای پایه ای در درون صنایع متعلق به شرکت ها در شرق باشد. شانس اینکه کارگر مزدگیری بتواند پایگاه طبقاتی اش را تغییر داده و تبدیل به مالک کوچک یا یک دهقان کوچک شود، در شرق به مراتب کمتر اغوا کننده بود، تا در سرحدات غربی، جایی که این گونه جا به جایی طبقاتی هنوز می توانست رخ دهد و در خیلی موارد هم رخ داده بود. اگر منطق مبارزه طبقاتی به طور رسمی انجام گرفته بود- همان طوری که همیشه به موقعش انجام می شود- کارگران مراکز صنعتی شرق رودخانه «می سی سی پی» می بایستی از بیشترین آگاهی طبقاتی برخوردار بوده و بیش از بقیه پذیرای استیناف IWW می بودند.

اما کارها عملاً در زمانی که IWW نهایت کوشش خود را به خرج می داد، به این نحو پیش نرفت. این سازمان هرگز موفق نشد که اتحادیه های قوی ای را در میان کارگران صنایع ماشینی مدرن در مناطق شرقی که از نظر صنعتی پیشرفته بودند، برپا نماید. برعکس، فعالیت غالب آن در خطوط کمترین مقاومت حاشیه های مناطق غربی کشور که در آن زمان هنوز در دست ساختمان بود، گسترده گشت. IWW پاسخ مساعدتر به استیناف خود را از میان کارگران مهاجر مناطق حاشیه ای دریافت کرده و از میان همان ها اقدام به عضوگیری برای ساختن کادرهای اصلی نمود.

این در ظاهر [روند] خلاف قاعده که در حقیقت، چیزی جز اختلاف زمانی مابین حقیقت و آگاهی نیست، در تجربه بین المللی چندین بار دیده شده است. کارگرانی که بیش از بقیه با پیشرفت صنعتی برای سوسیالیزم آماده می شوند، الزاماً همیشه اولین کسانی نیستند که آن را تشخیص می دهند.

جنبش انقلابی اول در جایی عضوگیری می کند که می تواند، نه جایی که انتخاب می کند و از اعضای اولیه خود به عنوان کادرهای سازمان و حاملان اصول استفاده می کند. سوسیالیزم مارکسیستی، پاسخ منطقی و لازم به نظام سرمایه داری پیشرفته، بی کیفیت ترین آغاز و طولانی ترین تأخیرها را در انگلستان داشت؛ کشوری که برجسته ترین مرکز نظام سرمایه داری جهانی در زمان مارکس و انگلس بشمار می آمد. در حالی که همزمان در آلمان که هنوز مرحله صنعتی شدن بزرگ خود را پیش رو داشت، شکوفا گردید. همین مارکسیزم که بدست لنین در مبارزه برای کسب قدرت رشد کرد- و لقب بلشویزم را به خود گرفت - برنامه ای است بسیار عالی برای آمریکا که پیشرفته ترین کشور سرمایه داری جهان است، اما اولین پیروزی خود را در کشوری که از نظر صنعتی یکی از عقب افتاده ترین کشورهای جهان بود، کسب نمود.

عامل اقتصادی عاقبت غالب می گردد و مبارزه طبقاتی در هر جایی تابع دوره منطقی خود است - اما تنها در درازمدت و نه در یک خط مستقیم. مبارزه طبقاتی کارگران در تمام اشکال بروز خود، از ابتدایی ترین آکسیون یک اتحادیه گرفته تا انقلاب، زنجیر مقاومت سرمایه داری را در ضعیف ترین حلقه آن می شکند.

در مورد IWW هم این گونه بود. تنها داشتن شکل صحیحی از سازمان، IWW را با رمز رسیدن به پیروزی سریع در صنایع تحت کنترل شرکت های بزرگ مهیا نداشت. بنیانگذاران آن در کنوانسیون 1905، به بی فایده گی اتحادیه پیشه وری منسوخ شده، اشاره کرده و بر آن تکیه نمودند. از اینرو، این مشوقی برای پیشنهاد در زمینه اتحادیه های صنعتی گردید. اما برای مدت های مدید، همان قدرت متمرکزی که باعث متلاشی شدن اتحادیه های پیشه وری سابق گردید، همچنان قادر بود تا مانع جایگزینی آنها با اتحادیه های تازه و شکل صنعتی آن گردد.

موفقیت ناچیز IWW در ایجاد اتحادیه های صنعتی انقلابی در محل های بومی آنها، ناشی از کمبود کوشش نبود. IWW بارها سعی نمود به درون صنایع تحت کنترل شرکت ها، از جمله [صنعت] فولاد نفوذ کند، اما هر بار با شکست مواجه شد. تمام کوشش های قهرمانانه IWW در آغاز، برای سازماندهی در این زمینه پراکنده و از همپاشیده بود.

کارفرمایان با اتحادیه گرایی جدید با شدت تمام می جنگیدند. بر علیه برنامه IWW و گروه کوچک تهییج کننده اش، آنها اسلحه سنگین منابع مالی خود را بیرون آوردند؛ نظر عمومی را با استفاده از مطبوعات و تبلیغات به نفع خود گردانیده؛ ارتش خصوصی جاسوسان و آدمکشان کارگری و همیشه و همه جا قدرت پلیس آن "ایالت سیاسی" که IWW نمی خواست به رسمیت بشناسد، به کار گرفتند.

در طول تمام سال هایی که IWW بیش از هر زمان دیگری مبارز بود، بزرگترین دستاوردش در میان صنایع تولید توده ای مدرن، ایجاد اعتصاب های محلی بود که تقریباً تمام آنها هم به شکست انجامید. اعتصاب موفقیت آمیز نساجی "لارنس" در سال 1912، که IWW را در سطح کشور مشهور کرد، یک مستثنای درخشان بود. اما هیچ اتحادیه پایدار و دائمی ای هرگز در هیچ جایی در شرق [کشور] برای مدتی طولانی احیا نگردید - نه حتی لارنس.

از فرمول بندی برنامه اتحادیه صنعتی IWW در کنوانسیون 1905 تا عاقبت به حقیقت درآمدنش در عمل در صنایع تولیدی توده ای، راهی سخت طولانی با انحراف مسیرهای زیاد بود. 30 سال تبلیغات و امتحان و آزمایش را پشت سر گذاشت و بعد یک قیام توده ای با قدرت آتشفشان به دلیل بحران اقتصادی بی سابقه ای فوران زد، پیش از آنکه قلعه های صنایع تولیدی توده ای مورد هجوم و تصاحب اتحادیه گراها قرار گیرد. اما زمان چنین شورش شکست ناپذیر توده ای فرا نرسیده بود که IWW پیش از همه فراخوان کمپین پیشگام خود را داده و آن را به اجرا درآورد.

در این حین IWW که در شرق صنعتی شکست خورده و ترد شده بود و همزمان کارگران هنوز آمادگی سازمانیابی را نداشتند و شرکت ها بیش از هر زمان در جلوگیری از این امر می کوشیدند، فعالیت اصلی خود را در غرب متمرکز کرد و در این راه پیروزی هایی را بدست آورد و سازمانی را عمدتاً برای کارگران فصلی و مهاجر ساخت.

هر چند آنها زیگزای بودند

در زمان IWW چیزی به عنوان "استخدام تمام وقت" وجود نداشت. هر سیکل اقتصادی معمولاً یک دوره 10 ساله داشت، با بحران ها و کساد اقتصادی دوره ای خودش که لشکر کارگران اضافی را تولید می کرد؛ کارگرانی که از مرکز صنعتی شرق [کشور] بیرون رانده شده بودند. بیکاری در پایان یک سیکل و آغاز سیکلی دیگر بالا و پایین می رفت، اما همیشه جزو سیمای دائمی آن دوران بشمار می آمد. بحران اقتصادی سال 1907 و کساد اقتصادی جدیدی سال های 1913-1914 باعث باد کردن لشکر بیکاران گردید.

خیلی از کارگران بیکار، بخصوص جوانان، راهی مناطق دیگر گشتند، همان گونه که نسل دیگری بعد از آنها در دهه 1930 مجبور شد این کار را بکند. غرب که در حال پیشرفت بود، به نیروی کار در حرکت نیاز داشت و عرضه به طرف تقاضا کشیده می شد. در غرب بخش بزرگی از جمعیت کارگران در حرکت آن زمان، شاید اکثراً از نیمه شرقی قاره آمده بودند و شرایط زندگی بسیار سختی را داشتند.

آنها مصمم ترین بخش طبقه کارگر که در آن زمان و حالا، ساکن مراکز صنعتی نیمه شرقی قاره بشمار می آمدند، نبودند. اما این مهاجرین از هر جایی که آمده بودند، با بیشترین آمادگی به برنامه IWW برای ایجاد یک تغییر بزرگ در نظم اجتماعی جواب مثبت دادند.

IWW در میان این کارگران که وابستگی مکانی نداشتند کاملاً راحت بود. این کارگران به طور اتفاقی در مزارع کار پیدا می کردند. با قطار باربری به دنبال غله ها می رفتند تا سالم به مقصد برسند و دوباره با قطار باربری مراکز حمل و نقل باز می گشتند تا هر کاری که پیدا می شد، بگیرند؛ کارگران راه آهن به بیرون شهر و ایالت خود فرستاده می شدند تا بتوانند کارهای موقت پیدا کنند و بعد دوباره به شهرهای بزرگ محل سکونت خود باز می گشتند و دوباره به خیل بیکاران می پیوستند؛ کارگران چوب بری، معدن فلزات، ماهی گیری و غیره که همیشه در نامنی بسر برده و در سخت ترین و بدوی ترین شرایط کار می کردند، البته وقتی کار گیرشان می آمد.

این قشر نازک از کارگرانی که در هیچ جا ساکن نبوده و از کمترین امتیازات [شغلی] برخوردار بودند، توده اعضای IWW را تشکیل می دادند. زیگزای ها اغلب به شوخی در میان خود می گفتند که سازمانشان به جای "کارگران صنعتی جهان" می بایستی "کارگران مهاجر جهان" نامیده می شد.

نظام سیاسی آمریکا هیچ جایی برای سهم کردن این نیروی کار محرک در غرب [کشور] و در حال گسترش، نداشت. امکانات بسیار ناچیزی در هر زمینه ای برای آنها در نظر گرفته شده بود. در تدابیر کلی آنها را کاملاً نادیده گرفته بودند. آنها فاقد موقعیت شهروند دائمی بوده و از حق رأی و سایر حقوق سیاسی در محل سکونتشان که طبق قانون به شهروندان دائمی تعلق می گرفت، بی بهره بودند. آنها بی خانمان های دور افتاده ای بودند، بدون کس و کار و بدون جایی در جامعه که مورد سوء استفاده قرار می گرفتند؛ آنها هیچ نداشتند که ببازند.

از آنجایی که آنها به هر حال حق رأی نداشتند، قانع کردن آنها به این که هرگونه "عمل سیاسی"، پای صندوق های رأی، چیزی جز توهم و تله نیست، کار سختی نبود. تجربیات سخت و تلخ گذشته اشان آنها را پیش از این قانع کرده بود که برای وادار کردن استعمارگران به تسلیم امتیازات متورم شده اشان، کارگران به چیزی بیش از رأی های کاغذی نیاز دارند. IWW با برنامه انقلابی جسورانه، تند و فراگیرنده خود در عمل مستقیم، بیان کننده حرف دل آنها بوده و آنها با کمال میل گوش می دادند.

IWW برای آنها تبدیل به یک سازمان همه کاره شده بود: اتحادیه، حزب، مرکز گردهمایی و خانه، مدرسه و به عبارتی مذهب آنها، اما بدون عقاید ماورالطبیعه - ایمانی که با آن زندگی می کردند. بعضی تصنیف های بسیار زیبایی "جو هیل" می باید به خاطر سپرده شود زیرا که به طور طنز آمیز به مانند شعرهای با قافیه مذهبی برای شورشیان IWW در جنگ برای حفظ روحیه کارگران مهاجری در آمده بود که در بخش های پرجمعیت "اسکید رو" شهرهای بزرگ غربی و لگردهای خیابانی بشمار می آمدند.

این ها مطرود شده های محله های "اسکید رو" امروزی نیستند. بلکه بیشتر آنها جوانان ماجراجویی بودند که به زور از کارخانجات صنایع اصلی مناطق سروسامان یافته به بیرون رانده شده و یا در پی کسب فرصت بهتر و ماجراجویی آن مناطق را رها کرده بودند. آنها شدیداً زخمی و خسته بودند ولی از کسی شکست نخورده بودند. آنها این شجاعت و خواسته را داشتند که برای تخفیف در وضعیت سخت و تلخ زندگی خود بجنگند.

اما وقتی به عضویت IWW در می آمدند، برای آنها خیلی بیشتر از عضویت در اتحادیه برای پیشبرد برنامه های ناچیزی به منظور کسب مطالبات فوری آنها در زمینه نیازهایشان ارزش داشت. IWW مدعی بود که از طریق همبستگی آنها می توانستند به همه چیز دست یابند. به آنها دیدی از دنیای تازه می داد و تشویقشان می کرد که برای منافع عمومی کل طبقه کارگر بجنگند.

این کارگران آواره در نتیجه تبلیغات و آکسیون های IWW به عضویت در آمده و هر جا که می رفتند، حاملان پیام بزرگ و کاملاً ساده آن می بودند. به خاطر پیامی که در کلمات سحرآمیز «همبستگی، قدرت کارگری، یک اتحادیه بزرگ و رهایی طبقه کارگر» نهفته بود، آنها هر جا که رفتند، تعهد خود را تحکیم بخشیدند: «در گروهی از کارگران مرد، قدرت نهفته است». این ها کلماتی بود که در پای امضای «جو هیل» آمده بود - «قدرتی که باید در هر کشوری حاکم باشد».

آنها خود را نگهبانان پیشرفته یک ارتش آزادی بخش برمی شمردند. همانطوری که در واقع هم بودند. اما این نگهبان پیشرفته از بدنه اصلی لشکری که در محل های صنعتی تمرکز داشت، جدا شده بود. جدا و منزوی و در نتیجه مجبور به دست زدن به اعمال چریکی، در حالی که منتظر رسیدن کمک از جانب ارتش پرولتاریا مستقر در شرق [کشور] بود. لحظه شادمانی با اعتماد به مأموریت سازمان بود. وقتی که زیکزاکای ها بصورت گز زیبایی خود شعر "سنگر را نگهدار" را می خواندند، «شنیدند که شیپورها به صدا در آمده» و آنها واقعاً معتقد بودند که «با وجود اتحادیه امان ما می توانیم بر هر دشمنی فائق آییم».

کسانی که از میان طرفداران به عضویت شاخه اصلی در آمده بودند، کادرهای سازمان تشکیل می دادند تا در جنگ با شرق و غرب [کشور] لشکر کمکی را سازمان دهند و عقاید خود را نیز بدین وسیله خاطر نشان سازند؛ عقایدی که بخشی از آن را هر فرد در نتیجه تجربیات خود بدست آورد و بخشی دیگر ناشی از آموزش های IWW بود. این آموزش ها ظاهراً بر اساس گرایش خود آنها فرموله شده و نظام گرفته بود. به همین دلیل پذیرش این آموزش برایشان تا این اندازه آسان بود.

خیلی از این کارگرانی که تازه به عضویت در می آمدند، راه افتاده و به مناطق دیگر برای یافتن کار می رفتند و به همراه خود کارت قرمز و تعهدات تازه یافته خود را می بردند و به دیگران انتقال می دادند. در سال های پیش از جنگ جهانی اول، بخش های مترقی و رادیکال جنبش کارگری همه بشدت تحت تأثیر IWW قرار گرفته بودند.

سوسیالیست های چپی سمپات های سرسخت IWW بوده و عده ای از آنها حتی به عضویت این سازمان در آمده بودند. این البته در مورد شمار زیادی از مبارزان "فدراسیون کارگری آمریکا" (AFL) صدق می کرد. "مردان دو کارتی" زیادی وجود داشتند - کسانی که به AFL برای نان و پنیرشان تعلق داشتند و "کارت قرمز" را به خاطر اصولی که بدان اعتقاد داشتند حمل می کردند.

جرقه ای را که IWW در قلب جوانان زد، تا آن زمان و بعد از آن هم تا به امروز هیچ جنبشی در این کشور نزده است. ایده آلیست های جوان از چهار سوی کشور به IWW پیوسته و هر چه داشتند را در راه آن می گذاشتند. جنبش رهبران اعتصاب، سازماندهان، سخنرانان، شعرا و شهدای با لیاقت خود را داشت.

وزنه روزافزون زحمات آن سازمان در راه تبلیغات و تأثیر آکسیون های قهرمانانه اش که در خیلی از موارد با شور تمام تبلیغ می شد، عاقبت نفوذ IWW را در میان یک نسل کامل از آمریکاییان رادیکال از هر قشر و وابستگی بوسیله

مفهوم اتحادیه‌گرایی آن سازمان به عنوان بهترین شکل برای سازماندهی قدرت کارگری و برنامه‌هایش برای سروسامان دادن انقلابی به مبارزات طبقاتی ممکن ساخت.

از زمان مجاهدات پیشگامان IWW در میان کارگران فصلی تصاحب‌نشده سرحدات غربی در دهه دوم قرن ما، تا پیکت‌های تظاهراتی شکست‌ناپذیر و اعتصابات نشسته توده‌های کارگران خطوط تولید در مراکز شرقی صنایع متمرکز در دهه 30، راهی طولانی طی شده بود. راهی طولانی ولی نه مستقیم. اما از این راه بود که پیام اتحادیه‌گرایی صنعتی عاقبت می‌توانست به جاهایی دست یازد که پیش از بقیه پذیرش آن را داشت و می‌توانست در نهایت با قدرت تمام منفجر گردد.

ریشه‌های نظریه‌ی «لغو کار مزدی» (بخش چهارم)



نوشته جیمز کانن

بخش یکم با مقدمه مازیار رازی

بخش دوم

بخش سوم

نقطه چرخش

تمام پرونده IWW - یا لاقابل بخش اعظم آن، بخش انقلابی آن - که تماماً تبلیغات و آکسیون بود، مربوط می شود به 15 سال اول عمر آن و آن داستانی پایدار است. بقیه اش دوران افول آن می باشد.

نقطه چرخش آن با ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ جهانی اول در بهار سال 1917 و انقلاب روسیه در همان سال رخ داد. در آن زمان "سیاست" را که IWW رد کرده و به دور انداخته بود، بازگشت و با ورودش در خانه را شکست.

این دو رویداد - که دوباره آمریکا و روسیه را بر هم منطبق می کرد، درست مانند سال 1905 - نشان داد که "عمل سیاسی" تنها انداختن رأی در صندوق نیست که این در درجه دوم اهمیت نسبت به تضاد مستقیم بین اتحادیه ها و صاحبکاران در زمینه مسائل اقتصادی قرار می گیرد، بلکه دقیقاً ذات اصلی مبارزه طبقاتی است. در اعمال مخالف دو طبقه مختلف است که «مرحله سیاسی»، که IWW فکر کرده بود که می تواند نادیده بگیرد، ظاهر شد و به عنوان قدرت مرکزی طبقه حاکم عمل کرد و در حفظ قدرت دولت بود که در هر دو مورد نشان داده شد که چه طبقه ای حقیقتاً حاکم بود.

از یک طرف، وقتی دولت فدرال آمریکا مستقیماً در متلاشی کردن مراکز IWW با حمله به آنها و دستگیری فعالان آن دخالت کرد، این امر به اثبات رسید. [یعنی] "عمل سیاسی" دولت سرمایه داری کمر IWW را به عنوان یک اتحادیه شکست. IWW مجبور شد تا فعالیت های اصلی خود را به فعالیت های یک سازمان دفاعی تغییر داده و با استفاده از روش های قانونی و تبلیغاتی به دفاع از حقوق سیاسی و مدنی اعضای خود، بر علیه تاراج و غارت قدرت دولت سرمایه دار بلند شود.

از طرف دیگر، همین نقش تعیین کننده عمل سیاسی بوسیله انقلاب روسیه بطور مثبت به نمایش گذاشته شد. کارگران روسیه قدرت دولت را به دست خود گرفتند و از آن قدرت برای خلع سلاح سرمایه داران و خفه کردن هرگونه کوششی از طرف ضدانقلاب استفاده کردند. این در حقیقت مرحله اول انقلاب بود و پیش درآمد هر آنچه که در پی می آمد. علاوه بر این، مرکز سازماندهی و هدایت این انقلاب پیروزمندان، اتفاقاً یک اتحادیه همه کاره نبود، بلکه حزبی از انقلابیون منتخبی بود که تحت یک برنامه با هم متحد شده و به یک دیسیپلین (نظم) پای بند بودند.

اکنون وقت آن رسیده بود که دستور پیامبرگونه های وود به اعضای IWW را در کنوانسیون بنیانگذار سال 1905 به خاطر آورد: کارگران آمریکایی بهتر است به روسیه نگاه کنند و از نمونه روسی پیروی نمایند. جنگ و انقلاب، امرانه ترین حاکمان، IWW را به این امر واداشته بود تا مفاهیم تئوریک خود را تازه کند؛ بیاندیشد و بیاموزد و در خود کمی تغییر ایجاد کند.

در ابتدا به نظر می رسید که این کار انجام خواهد گرفت؛ پیروزی بلشویک ها با علاقه تمام بوسیله اعضای IWW سلام داده شد. در عکس العمل اول آنها، می توان با اطمینان گفت که آنها در این پیروزی آن شکل کامل انتقام جویانه خود را از تمام زحمات خود می دیدند. اما این انگیزه آنی و اولیه پی گیری نشد.

بعضی از زیکزاکی ها که در مقام رهبری قرار داشتند، از جمله خود های وود سعی کردند تا درس هایی از جنگ و انقلاب روسیه بگیرند و افکار خود را با آن ها تنظیم کنند. اما اکثریت بزرگی، بعد از چندین سال زیگزاک زدن، بالاخره به طرف دیگر رفتند. به این ترتیب IWW محکوم به فنا گردید. شکست غم انگیزش در راه دیدن، شنیدن و آموختن از دو رویداد بزرگ، آن را محکوم به شکست و نابودی کرد.

نقش اداره کننده و موثر تئوری در این مقطع خود را به شکل عالی جا انداخت و این در مدت زمانی کوتاه صورت گرفت. در حالی که IWW به مرحله فسیل شدن خود رسیده بود و می کوشید تا مفاهیم تکامل نیافته خود را در باره معنای حقیقی عمل سیاسی و احزاب سیاسی به یک عقیده ضدسیاسی عقیم تبدیل کند، دیگران به فکر این بودند که به حقیقت و چیزهای بزرگ تازه دست یابند. دیگران که سوسیالیست های جوان چپی بودند، بزودی خود را کمونیست خواندند در حالی که فاقد تجربیات جنگی کادرهای IWW بوده، اما در عوض دارای برنامه صحیح بودند و این ثبات کرد که این، امری تعیین کننده است.

"حزب کمونیست" نوپا بزودی IWW را پشت سر گذاشته و به کنار زد. تمام این ها ظرف مدت دو یا سه سال اتفاق افتاد. در پانزدهمین سالگرد تأسیسش در سال 1920، IWW دیگر وارد جاده افول غیرقابل برگشت خود شده، تمام نیرویش تحلیل رفته بود. بیشتر کادرهای آن، انسان های با ارزشی که دست چین شده و برای مبارزات قهرمانانه ای تربیت شده بودند هم با سازمان راه سقوط را طی کردند. آنها زجر و ناراحتی زیاد تحمل کرده و قابل ستایش بودند، اما

مسائلی که پیش آمده بود و با وجود تمام رویدادهای تازه و بزرگ در جهان، این دیگر قابل تحمل نبود. بهترین مبارزان آن در ابتدا دست از فعالیت کشیده و بعد هم منفعل شدند. رده دوم آن کنترل را بدست گرفته و مرحله متلاشی کردن و نابود کردن آن را به اتمام رساندند.

شکست کادرهای اصلی IWW که منجر به آمیختن با جنبش جدید برای "حزب کمونیست" در این کشور می شد و از انقلاب روسیه الهام گرفته بود، [در واقع] از نظر تاریخی سقط جنینی بود که شاید می شد از آن جلوگیری کرد.

در عمل IWW بسیار مبارز بود؛ انقلابی ترین بخش پیشروی کارگری در این کشور. IWW در حالی که خود را یک اتحادیه می نامید، بیش از هر سازمان دیگری که خود را یک حزب می خواند، به مفهوم لنینی از یک حزب انقلابیون حرفه ای نزدیک بود. زیگزائی ها هم در عمل و هم تا اندازه ای در تئوری بیش از هر گروه دیگری در این کشور به بلشویک های لنین نزدیک بودند.

می بایستی یک همبستگی و ترکیب بوجود می آمد. اما در آن شرایط که رویدادها سریع رخ می دادند و با وجود چند اتفاق ناگوار که با ناشایستگی رهبری حزب کمونیست آمریکا همراه شد، مانع سر راه گردید.

شکست IWW در یافتن جایی برای خود در درون جنبشی که زیر پرچم انقلاب روسیه شکل گرفته بود، تقصیر روس ها نبود. آنها IWW را بخش محق جنبشی که خود نماینده آن بودند، بشمار آورده و چندین بار سعی کردند تا آن را جزو نیروهای اتحاد جدید نمایند. در اولین مانیفست بین الملل کمونیست ذکر شده بود که IWW از جمله سازمان هایی بود که برای پیوستن از آن دعوت به عمل آمده بود. سپس در سال 1920، کمیته اجرایی بین الملل کمونیست نامه سرگشاده خاصی را به IWW فرستاد و در آن خواهان همکاری آن سازمان گردید.

در نامه با لحنی برادرانه آمده بود که پارلمانتاریزم انقلابی هیچ وجه مشترکی با صندوق رأی رفورمیسم بت پرست و ناچیز سوسیالیست های راستگر ندارد. های وود در باره آن نامه می گوید: «بعد از اینکه خواندن نامه را به پایان رساندم از "رالف چالین" خواستم تا نزد من بیاید و به او گفتم: "این چیزی است که ما آرزوی ما را داشتیم؛ این هم از IWW؛ بال و پر گرفته."» (کتاب بیل های وود، ص 360)

در دوران جنگ فرانسه، تروتسکی بهترین دوستان و نزدیکترین همکاران خود را در جنگ با سندیکالیست ها یافته بود. بعد از انقلاب روسیه در شماری از نامه های قابل ملاحظه که بعداً به صورت بروشور چاپ گردید، او آنها را به ضرورت پیوستن به نیروهای کمونیست ملزم نمود. تزهای بین الملل کمونیست در کنگره دوم خود را اتخاذ کرد، روی مترقی و انقلابی سندیکالیزم پیش از جنگ را به رسمیت شناخت و گفت که نسبت به ایدئولوژی "انترناسیونال دوم" یک قدم جلوتر بود. در این تزها در عین حال سعی کرد تا صبورانه و دوستانه، اشتباهات و محدودیت های سندیکالیزم را در مورد مسئله حزب انقلابی و نقش آن توضیح دهد.

شاید موقعیت اصلی که بر علیه یک بحث صبورانه و مفید و یک انتقال منظم IWW به زمین ارجح تر بلشویزم عمل کرد، تعقیب زجرآور و خشونت بار IWW در آن زمان بود. وقتی انقلاب روسیه با پیروزی در نوامبر 1917 بیرون زد، صدها فعال IWW با ضمانت های مالی سنگین در زندان بسر می برده و منتظر محاکمه خود بودند. یک سال پس از محکومیت، آنها را به زندان های طویل المدت فدرال فرستادند.

زندانی شدنشان آنها را از ارتباط با رویدادهای تازه بزرگ محروم کرد و مانع تبادل آزاد نظرات گشت که احتمالاً می توانست به توافق و پیوستن و ترکیب جنبش سوسیالیستی چپی و دینامیکی که در جهت "حزب کمونیست" جدید در حال رشد بود، منجر گردد. IWW به عنوان یک سازمان مجبور بود تا همه فعالیت های خود را در جهت کمپین برای فراهم آوردن وکیل مدافع برای اعضای قربانی شده خود، متمرکز سازد. اعضای سازمان نه وقت داشتند و نه به چیز دیگری فکر می کردند - حتی یک چیز که مهمترین همه بود: جذب و تحلیل از درس های جنگ و انقلاب روسیه.

علیرغم همه اینها، شماری از اعضای IWW خیر تازه را شنیده و دنبال کردند. آنها بلشویزم را جمع آوری و تکامل مفاهیم انقلابی خود می دانستند و به "حزب کمونیست" پیوستند. های وود روند افکار آنها را در مصاحبه ای با "مارکس ایستمن" به طور مختصر این طور بیان نمود که در در نشریه "البراتور" (آزادی بخش) در آوریل 1921 به چاپ رسید:

«احساس من درست مثل این است که همیشه آنجا بوده ام» او به من گفت و ادامه داد: «تو به خاطر داری که من همیشه می گفتم که تنها چیزی که ما احتیاج داریم پنجاه هزار نفر IWW ای و بعد حدود یک میلیون عضو برای پشتیبانی از آنها؟ خوب مگر این نظریه به آن شباهت ندارد؟ حداقل من همیشه این درک را داشتم که کار اساسی این است که از آنهایی که می دانستند بایستی یک سازمان ساخت»

زیگزاگی ها به عنوان مردان عمل با آگاهی طبقاتی، "IWW های حقیقی" همیشه برای تأثیرگذاری بر توده ها به شکل یک هیئت عمل می کردند. عمل آنها حاوی عقاید اساسی در مفاهیم لنینیستی در زمینه رابطه حزب و طبقه بود. بلشویک ها، از آنجایی که همه مردان تئوری در عملشان بودند، این را بسیار دقیق تر فرموله کرده و به نتایج منطقی، در سازماندهی آن عناصر آگاه طبقاتی جهت ساختن حزبشان، رساندند.

تمام این ها در آن زمان به نظر من روشن می آمد و امید بسیار داشتم که حداقل بخش عظیمی از زیگزاگی ها هم همین تشخیص را می دادند. من هر کاری از دستم برمی آمد کردم؛ من می توانستم آنها را متقاعد کنم. من بالاخص در متقاعد کردن وینسنت سنت جان زحمت کشیدم و تقریباً هم موفق شدم؛ من در آن موقع نمی دانستم تا چه حد پیشرفت داشتم، بعدها متوجه شدم که دیگر خیلی دیر شده بود.

وقتی که او از زندان فدرال در "لون ورت" با ضمانت مالی بیرون آمد - که فکر می کنم در اوایل سال 1919 بود- مقرب در سر راهش در "شهر کانزاس" توقف کرده و به دیدن من آمد. ما شب و روز در باره انقلاب روسیه حرف زدیم. من معتقدم که در آن موقع او هم به اندازه من سمپات بود. آن انقلاب یک عمل بود- و آن چیزی بود که او معتقد بود. اما برای او این تصور که روش روسی می تواند در این کشور هم صورت پذیرد و IWW مجبور می شود آن را بپذیرد، هنوز جا نیافتاده بود.

خصوصیت او با "حزب" و "سیاستمداران" بر اساس تجربیاتش در این کشور، مانع ثابتی [بر سر راهش] بود. من این مسئله را ذکر کرده و او بهر حال گوش داد و چیزی نگفت. حدود یک سال بعد، ما در نیویورک چندین بحث دیگر داشتیم و این زمانی بود که او هنوز با ضمانت بیرون بود. او در پاییز 1921، به زندان برگشت. ما در آن فرصت ها خیلی حرف زدیم - یا بهتر بگویم من حرف زدم و مقرب گوش کرد.

در آن روزها علاوه بر شوق و ذوق من برای کشیدن مردم به کمونیزم، من محرکی شخصی و بسیار قوی داشتم و آن برنده شدن بر وینسنت سنت جان در جنبش جدید بود. با توجه به این که من از گذشته سندیکالیستی IWW می آمدم که تکیه شدیدی بر ضدروشنفکری داشت، در مبارزات درونی خود با "حزب کمونیست" جوان و همبستگی با رهبران آن، تا گلو در فشار فرو رفته بودم. آنها تقریباً همگی جوان و روشنفکر بودند، بدون داشتن تجربه و یا احساسی برای جنبش توده ای و "عمل مستقیم" مبارزات طبقاتی. در میان آنها چندان احساس راحتی نمی کردم و در میان مردم خودم هم غریبه بودم.

من بر اخلاق "ضد روشنفکری" خود تا حدود زیادی فائق آمده بودم؛ اما این اطمینان را هم داشتم که "حزب کمونیست" تنها با یک رهبری روشنفکر خالص هرگز نخواهد توانست در میان جنبش توده ای طبقه کارگر جایی پیدا کند. من در پی یک تعادل قوا از جانب پرولتاریا بودم و فکر می کردم که اگر بتوانم بر سنت جان پیروز شوم، در این امر موفقیت بوجود خواهم آورد؛ در حقیقت به این امر مطمئن بودم.

به یاد دارم آن باری که آخرین کوشش خود را در مورد مقرب انجام دادم. با هم برای خوردن شام بیرون رفتیم و شب را در منزل "کارلو ترسکا" و "الیزابت گورلی فلین" در کابینی در ساحل "جزیره استاتن" بسر آوردیم. ما لحظاتی چند را بیشتر وقف دیدن دریا نکردیم، اگر چه این اولین باری بود که من آن را می دیدم. اگر چه در طول شام و تقریباً تمام شب ما در باره تز من در مورد این که آینده به "حزب کمونیست" تعلق داشت و این که مبارزان IWW نبایستی حزب تازه را در دست روشنفکران رها کند، بلکه باید به آن پیوسته و کمک به ساختن ماهیت پرولتاریایی آن نماید، بحث کردیم.

مثل همه بحث های قبلی، من متکلم وحده بودم. مقرب گوش می داد و دیگران هم همین کار را کردند. هیچ نتیجه نهایی ای از این بحث ها بیرون نیامد: نه رد نظرات من را کردند و نه قبول پیشنهاداتم را. من دیگر خسته شده بودم و در آن مقطع دست از بحث کشیدم.

مدت زمانی کوتاه بعد از آن سنت جان به شیکاگو بازگشت. مقامات مسئول در IWW آنجا نسبت به کمونیزم بسیار متخاصم بوده و در جنگ با گروه طرفدار کمونیزم IWW در آنجا بودند. من درست نمی دانم جریان چه بود، اما در هر

حال پای سنت جان به میان کشیده شد و او طرف گروه ضدکمونیستی را گرفت. بعد طبق اخلاقی که داشت، به محض تصمیم گیری، رهبری آن را به عهده گرفت که قطعاً راهی مجزا از راه کمونیست ها بود.

سال ها بعد - در سال 1926 - وقتی الیزابت گورلی فلین خود عاقبت به حزب کمونیست پیوست و در "دفاع کارگری بین المللی" 17 به همکاری پرداخت بود که آن شب بحث را در منزلش به یاد آورد و چنین گفت: «هیچ میدانستی که تو آن شب تقریباً مقرب را قانع کرده بودی؟ اگر کمی بیشتر اصرار کرده بودی شاید موفق می شدی.» من نمی دانستم و وقتی او این حرف را زد، من عمیقاً از این متأسف شدم که چرا "قدری بیشتر" سعی نکردم.

مقرب در آن زمان 50 ساله بود و زندان های موقت و زندان های طویل المدت تأثیر خود را گذاشته بود. او خسته بود و شاید فکر می کرد که برای شروع دوباره در زمینه ای که او هم مانند همه ما خیلی چیزها را باید یاد می گرفت، خیلی دیر شده بود. شکست هر دلیلی که داشت، من هنوز وقتی به گذشته نگاه می کنم، به خاطرش افسوس می خورم. وینسنت سنت جان و مبارزان IWW - ای که او می توانست با خودش به همراه بیاورد، می توانستند تغییرات قابل ملاحظه در آنچه که در دهه 1920 در "حزب کمونیست" اتفاق افتاد، بوجود آورند.

میراث

شکست نهایی IWW و ارتباط آن با مبدأ راستین خود و اخذ میراثش، به معنای بی اعتبار کردن سهم عظیم آن در تبلیغات و عمل به نفع جنبش انقلابی ای که بعد از آن شکل گرفت، نمی باشد. IWW در بهترین روزهایش، کارش بیشتر درست بود تا غلط و تمام آن کارهای درست به عنوان دستاوردهای کارگران آمریکایی باقی خواهد ماند. حتی بعضی از پیشنهادات IWW که به نظر غلط می رسد - به خاطر این که زمان آن نرسیده بود که به واقع اتفاق بیافتد - در دوره ای که در پیش است، حقانیتش ثابت خواهد شد.

مفهوم و درک IWW از جمهوری کارگری، بر اساس نمایندگی شغلی که جایگزین ایالت سیاسی فعلی با شکل قلمرویی نمایندگی می بود، پیش بینی فوق العاده ای از روند پیشرفتی بود که الزاماً می بایستی در پی پیروزی کارگران در این کشور، رخ می داد. این شکل جدید از سازمان اجتماعی و متفاوت با بقیه، در انعکاس برنامه های "کنوانسیون بنیانگذار" IWW قابل ملاحظه بود. حتی قبل از این که بلشویک های روسی، "شوراهای کارگری" را که به طور خود به خودی در نتیجه انقلاب 1905 ایجاد شد، به عنوان شکل آینده حکومت به رسمیت بشناسند.

برنامه IWW برای اتحادیه گرای صنعتی قطعاً درست بود، اگرچه این مطالبه در آن مقطع، زیر پرچم IWW هنوز زود بود. این امر در حد نهایت خود با ظهور و شکل گیری CIO صحت خود را به اثبات رسانید.

به همین ترتیب، تئوری اتحادیه گرای انقلابی برای درک و قبول عمومی، در دورانی که سرمایه داری در این کشور روند صعودی خود را می پیمود و شکوفا می شد، خیلی زود بود. در دوران IWW این برنامه در ابعاد گسترده نمی توانست به واقعیت بگراید. اما رفورمیست های اتحادیه گرا در دوران حاضر از پوسیدگی امپریالیزم، خود به جبر تاریخ محکوم شده و با التیماتومی از جانب تاریخ مواجه هستند. در این التیماتوم یا باید خصلت خود را تغییر دهند و یا این تغییر برای آنها داده خواهد شد.

کارگران اتحادیه های کارگری صنعتی توده ای، به صرف این حقیقت که وجود دارند، مبارزات خود را به طور غریزی به سوی سوسیالیزم پیش می برند. رهبری ای که ذهنیت سرمایه داری دارد، از اتحادیه خود جدا است؛ نیمه برده و نیمه آزاد است. این حالت پایدار نیست. صحنه آماده این می شود که اتحادیه های رفورمیست به اتحادیه های انقلابی تبدیل شوند، همانطور که نیم قرن پیش بوسیله IWW انعکاش یافت.

بزرگترین تضاد در جنبش کارگری امروزه بین اتحادیه های توده ای با میلیون ها اعضای سازماندهی شده اشان و حزب انقلابی که هنوز در سطح هسته ای خود باقی مانده است و فاصله بین این دو می باشد. اتحاد بین پیشتاز انقلابی و طبقه، کاری که IWW می خواست در درون یک سازمان انجام دهد، از هم پاشید، زیرا زمان آن نرسیده بود و فرمول ناکافی بود. اکنون وقت آن رسیده که این جدایی متناقض به یک ترکیب تازه تبدیل شود.

این ترکیب - ترکیب بین طبقه و پیشتاز سوسیالیست - در دوره بعدی رخ خواهد داد، اما به روشی متفاوت با روشی که IWW اتخاذ کرد. این بوسیله یک سازمان به تنهایی انجام خواهد گرفت. ساختن یک سازمان حزبی جداگانه به وسیله

سوسیالیست های پیشتاز حل تضاد فعلی در جنبش کارگری است. این حزب نه تنها مانعی بر سر راه اتحاد طبقه کارگر نخواهد شد که شرط لازم آن است.

طبقه کارگر تنها زمانی می تواند متحد شود که برای خودش به یک طبقه تبدیل شده و به استثمارگران به عنوان یک طبقه نگاه کند. بوروکرات های حاکم که در موعظه و عمل خود از همکاری طبقه دم می زنند، نهایتاً در اتحادیه های کارگری مدعی ایجاد حزب طرفدار سرمایه دارها می شوند. حزب سوسیالیست پیشتاز، نشانگر آگاهی طبقاتی است و سازمانش نه نشاندهنده تجزیه طبقاتی در جنبش کارگری که بخشی کارگری در درون آن بشمار می آید که در ایجاد اتحاد بر اساسی انقلابی و موثر وسیله ساز گردد؛ یعنی به عنوان یک طبقه برای خودش.

IWW در عمل سازمانی از انقلابیونی بود که نه تنها بر اساس مطالبات لحظه ای که تمام کارگران را در یک اتحادیه با هم متحد می ساخت، بلکه بر اساس اصول و برنامه، حتی اگر بدون تئوری، حرکت می کرد و در تجربه بسیار جلوتر از خیلی از جریانات زمان خود بود؛ حتی با وجود این که IWW خود را اتحادیه می نامید و دیگران خود را حزب می خواندند.

این بود چیزی که IWW به جنبش طبقه کارگر آمریکا ارزانی داشت - چه برای جنبش فعلی چه در آینده. در تحلیل نهایی خاطره ای مملو از قدردانی از نقش پیشگامی که برای امید بزرگش در ایجاد حزب انقلابی بازی کرد، برای پیشروی کارگری آمریکا باقی گذاشت تا از روی آن به سازماندهی و رهبری انقلابی رهایی بخش دست زند.

مفهوم سازمان انقلابیون می باید تکمیل و جامع گشته و به عنوان اساسی ترین و پر قدرت ترین طرح ها در عصر سقوط و پوسیدگی امپریالیستی که باید با انقلاب پیروزمندان طبقه کارگر به پایان برسد، شناخته شود. انقلاب آمریکایی بیش از هر جایی دیگر نیاز به یک سازمان جدا و مخصوص از پیشروان انقلابی دارد که خود را به نام صحیح یعنی «حزب» بخواند.

زحمات تجربی IWW در این راه سرمایه انانی خواهد بود که مسئولیت ساختن چنین حزبی را به عهده می گیرند. آنها میراثی را که از IWW به ارث برده اند، نادیده نگرفته و بی اهمیت نمی شمارند، اما با استفاده از تجربیات دیگران که فرای مرزهای ما عمل کرده اند، به ارزش آن می افزایند.

نسل در پیش که وظیفه به ثمر رساندن مبارزات طبقاتی را بر عهده دارد - تا "وظیفه تاریخی طبقه کارگر" را همان طوری که در "مقدمه" تشریح شده به سرانجام رساند - از رهبران قدیم IWW - دبیر، های وود، دلنون و سنت جان - فراوان خواهد آموخت و از نام آنها تجلیل خواهد کرد. اما در عین حال که از تمام تجربیات بزرگ زمان آنها تا کنون استفاده می برند، از مردانی که این تجربیات را به تئوری راهگشا در آوردند هم به عاریت خواهند برد. آمریکایی ها از روس ها درس می گیرند، همان طوری که روس از آلمانی ها، مارکس و انگلس درس گرفتند.

نصیحت های وود در کنوانسیون بنیانگذار IWW هنوز هم صادق است. راهی که روس ها رفتند، راه آینده آمریکای ما و تمام جهان است. بعد از مارکس و انگلس، بلشویک های روسی بزرگترین متفکرین و بزرگترین مردان عمل بودند. انقلاب روسیه دلیل اثبات آن است و در آن بحثی نیست. آن انقلاب هنوز به عنوان یک نمونه بر پا است. تمام انحرافات و خیانت های استالینیزم هم نمی تواند در آن تغییری ایجاد نماید.

بلشویک های روسی - لنین و تروتسکی در درجه اول - الهام بخش هر قدمی بوده اند که پیشروی انقلابی از سال 1917 در این کشور برداشته است. و به طرف آنها است که کارگران آمریکایی برای رهنمایی در مراحل بعدی مبارزات متکامل خود به سوی رهایی خواهند چرخید. ترکیب تجربیات "روسی" آنها با میراثشان از IWW است که نسخه پیروزی طبقه کارگر آمریکا خواهد بود.

لوس آنجلس، ژوئن 1955

جیمز پ. کاتن

ترجمه: سارا قاضی